

درس تفسیر آیت الله جوادی

96/09/13

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 41 تا 57 سوره الرحمن

﴿يُغْرِقُ الْمَجْرُمُونَ بِسَيِّئَاتِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾ (٤١) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٤٢) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُهَا الْمُجْرِمُونَ (٤٣) يَطُوفُونَ فِيهَا وَبَيْنَ خَمِيمٍ أُنْ (٤٤) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٤٥) وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (٤٦) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٤٧) ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (٤٨) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٤٩) فِيهِمَا عِثَانِ تَجْرِيَانِ (٥٠) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٥١) فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ رُوحَانِ (٥٢) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٥٣) مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ (٥٤) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٥٥) فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (٥٦) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٥٧) ﴿

بعضی از مسائلی که مربوط به سؤال اهل دوزخ است مانده. آنچه را که مرحوم شیخ طوسی [1] و امین الاسلام (رضوان الله علیهما) [2] در جریان «يُغْرِقُ الْمَجْرُمُونَ بِسَيِّئَاتِهِمْ» ذکر کردند، که این از «سَوْم» است «سَوْم» با «سین»، نه از «وَسْم»، تصریح نکردند که از «وَسْم» است. فخر رازی هم همین راه را رفته که اصل «سیما»، «سوما» بود [3] و «سوما» که «وَسْم» نیست که اولش مثال واوی باشد از آن قبیل نیست و به این معنا ذکر کردند، ولی ظاهراً همان «وَسْم» است یعنی علامت. علامت‌گذاری برای مجرمین برای اینکه دیگران آنها را نمی‌شناسند بشناسند. وگرنه ﴿إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِطِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَكْتُبُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾ [4] پس اینها می‌شناسند. هر کس می‌آید، «مَعَهَا سَائِقُ وَشَهِيدٌ» پس اینها هم می‌شناسند. دیگران که آشنا نبودند، برای شناسایی دیگران اینها با چهره‌های خاص محشور می‌شوند که دیگران هم او را بشناسند پس اینها یک عنصر ناپاک شناخته شده برای همه هستند. آن فرشته‌هایی که در دنیا مسئول تدبیر اینها بودند که اینها را می‌شناسند، چون ﴿إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِطِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَكْتُبُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾. «ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ». [5] این «رَقِيبٌ عَتِيدٌ»، نه یکی «رَقِيبٌ» است و دیگری «عَتِيدٌ». کل واحد از کسانی در دو طرف نشسته‌اند؛ چه مأمور ضبط حسنات و چه مأمور ضبط سیئات، «كُلُّ وَاحِدٍ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»، نه «رَقِيبٌ وَ عَتِيدٌ»، «ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ». اگر حسنه باشد. اگر سیئه باشد، «رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ یعنی یک مراقب مستعد، پس اینها می‌شناسند. کسانی‌اند که در دنیا اینها را نمی‌شناختند اینها با این علامت شناخته می‌شوند؛ لذا در بخش‌هایی که فرمود آیه 106 سوره مبارکه «آل عمران» که فرمود: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾. برای همین است. «فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَدُفِعُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». این دعای وضو که انسان صورت را می‌شوید می‌گوید: «اللَّهُمَّ تَبَيَّرْ وَجْهِي» [6] برای همین است که انسان در آن روز روسفید و سفیدروی محشور بشود، همه می‌فهمند که آدم خوبی است. این جایی برای تظاهر و ریا که نیست. این کار خود انسان نیست که کار خودش را مخفی کند، رازداری کند، این ذات اقدس الهی علن کرد که این آدم درونش پاک بود نشانه‌اش هم بیرون است. پس معرفی کردن برای افراد ناشناس است وگرنه آنهایی که می‌شناسند که جا برای معرفی نیست یعنی لازم نیست. پرسش: ...؟ پاسخ: بله. پرسش: ...؟ پاسخ: چون بعد از اینکه سؤال شد و جواب داده شد، افرادی بودند رازدار بودند خدای سبحان اسرار آنها را حفظ می‌کند. شما در روایات قیامت که مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) بخشی از آن را نقل کرد ملاحظه بفرمایید. در ساهره معاد در صحنه سؤال و جواب در روایات آمده است که گاهی

ذات اقدس الهي اين زید را مورد سؤال قرار مي‌دهد عمروي که در کنار او ايستاده است اصلاً نمي‌شنود؛ چه اينکه اين زید «يَسْعَى لَوْرُهُمْ بَيْنَ اَيْدِيهِمْ». و آن يکي در ظلمت و تاریکي است، چنين عالمي است. در آن صحنه ذات اقدس الهي سؤال و جواب دارد؛ در پايان سوره مبارکه «حجر» به پيغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) مي‌فرمايد، فرمود قسم به خدای تو ما سؤال مي‌کنيم اين طور نيست که هر کسي هر چه کرد کرد! ﴿فَوَيْلٌ لِلنَّاسِ اَلَّذِينَ اُجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾: [7] قسم به خدا من از همه سؤال مي‌کنم اين طور نيست که جايي براي سؤال نباشد. اما حالا مستحضريد وقتي که سؤال مي‌کنند، يعني بازجويي است. يک وقت منکر هستند. در اوایل سوره مبارکه «انعام» دارد که عده‌اي از مشرکين منکر هستند، «مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ». خدا فرمود: ﴿انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيِ اَنْفُسِهِمْ﴾. [8] علامت‌هاي شرک در اينها هست، اين چه ترفندي دارند؟ آنها مي‌گويند: «مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ». آن وقت علامت شرک آنها ظاهر مي‌شود خدا به رسول مي‌فرمايد: ﴿انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيِ اَنْفُسِهِمْ﴾. فرمود قسم به پروردگار تو ما اينها را بازجويي مي‌کنيم. اما حالا که بازجويي کرديم، بعد يک عده محکوم شدند و روسياه شدند، اينجاست که مي‌گويد: ﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ﴾. نه «لَا يُسْأَلُ».

لطيفه‌اي فخر رازي دارد که اين قابل توجه است. فخر رازي مي‌گويد بازجويي براي همه هست. [9] جا براي کسي بازجويي نشود نيست. در سوره مبارکه «اعراف» گذشت که ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِيْنَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ وَ لَنَسْأَلَنَّ الْفٰرِسِيْنَ﴾. [10] انبيا مورد سؤال اند، امم مورد سؤال اند؛ منتها سؤال از انبيا در حقيقت اعتراض به اُمم است که چرا به اينها پاسخ مثبت نداديد، اين سؤال هست. در آيه 92 سوره مبارکه «حجر» هم فرمود قسم به پروردگار تو همه اينها زير سؤال اند: ﴿فَوَيْلٌ لِلنَّاسِ اَلَّذِينَ اُجْمَعِينَ﴾: اينها را بازجويي مي‌کنيم. بعضي‌ها که دليل مي‌آوردند و ثابت مي‌کنند که تبه‌کار نبودند عذرشان مي‌آورند براي ديگران روشن مي‌شود وگرنه ذات اقدس الهي که مي‌داند، اينها معاف هستند. آنهايي که ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا﴾ [11] کار بدشان را مي‌گويند کار خوبشان را مي‌گويند، اينها ﴿مَرْجُونَ لِأَمْرِ اللّٰهِ﴾ [12] اند، ﴿إِنَّمَا يُعَذِّبُهُمْ وَإِنَّمَا يَثُوبُ عَلَيْهِمْ﴾. اما آنهايي که مجرم شناخته شدند، روشن شد، در اين مقطع سؤال نمي‌کنند که تو مجرمي يا مجرم نستي. ببينيد آيات دو طايفه است: يک طايفه اين است که ما همه را زير سؤال مي‌بريم؛ يعني در محکمه بايد بازجويي بشوند. حالا که يک عده ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا﴾ شد، يک عده صالح بودند. اينها که مجرم تبه‌کار بودند اينها ذنب دارند. اين ذنبشان در دستشان مانده است: ﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِشْرَؤُا جَانً﴾. هيچ انساني و هيچ جانّي جوابگوي گناه اين شخص نيست، آن وقت اين نظير ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰى﴾ [13] مي‌شود، اين ذنب او را او بايد ببرد، نه اينکه سؤال مي‌کنند آيا تو اين کار را کردي يا نکردي؟ بازجويي تمام شد. بحث اين نيست که ﴿لَا يُسْأَلُ﴾. بحث اين است که ﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ﴾: يعني مسلم شد که گناه کرد. اين گناه را هيچ کسي نمي‌تواند بار ببرد فقط خودش بايد ببرد. اين لطيفه‌اي است که ايشان اشاره کرده است.

پس سه مرحله است: يک مرحله اينکه ذات اقدس الهي فرمود ما از همه سؤال مي‌کنيم؛ چه انبيا چه اُمم، اين خيلي سخت نيست، براي اينکه صحنه، صحنه سؤال است؛ يعني آن روز، روز بازجويي است. بخش دوم آيه سوره مبارکه «حجر» است که فرمود: ﴿فَوَيْلٌ لِلنَّاسِ اَلَّذِينَ اُجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾: اينها بازجويي مي‌شوند. آن وقت آيات سوره «فصلت» اعضا و جوارح شهادت مي‌دهند، مسلم مي‌شود که اين آقا گناه کرده است. حالا که گناه کرده چهره‌ها سياه مي‌شود: ﴿فَأَمَّا الَّذِيْنَ اٰثَمْتُمْ وَخُوفُهُمْ﴾ کذا و کذا اين سياه. اين بار را چه کسي بايد ببرد؟ فرمود: ﴿لَا يُسْأَلُ﴾ صورت سياه است، گناه‌کار هست، گناه در دستش مانده است. چه کسي بايد ببرد؟ هيچ کس جواب اين گناه را نمي‌دهد مگر خودش. آن وقت مي‌شود شبیه آيه ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰى﴾. بنابراين يکي از پاسخ‌ها اين است که موقف متعدّد است، بله آن آيات جواب نمي‌دهد که چرا سؤال نمي‌کنيد. آن جا سؤال نمي‌شود در موقف ديگري سؤال مي‌شود. اما اينجا که مي‌فرمايد: ﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِشْرَؤُا

جان». بعد دارد: «يَعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ بِسِمَاهُمْ». بعد دارد که سر و ته شان را جمع مي کنيم و مي اندازيم در آتش، اين با «لَا يُسْئَلُ» هماهنگ در نمي آيد. شما که سؤال کرديد محکوم شد كيفر هم داريد مي دهيد، «لَا يُسْئَلُ» يعني چه؟ نمي توانيد بگويد در موقف ديگر! در موقف ديگر مگر چه کار مي خواهيد بکنيد که اينجا نمي کنيد؟ همه کاری که اينجا داريد مي کنيد! اينجا که او را داغ کرديد، سيما و وسمه اش را که نشان داديد، به همه هم که معرفي کرديد، انداختيد در جهنم، ديگر چه مي خواهيد بکنيد؟ اينکه معروف شده است که اين به تعدد موقف حمل مي شود، جواب بدي نيست؛ اما جواب تقريباً ابتدائي است.

ملاحظه بفرمايد: فرمود: «إِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ». اين روي سر چه كسي مي ريزد؟ اين مثل مس گداخته مي شود، آب مي شود، مثل روغن داغ شده؛ اما مس داغ شده است، فلز داغ شده است که قطره قطره مي ريزد، دهن داغ شده فلز است، اين روي سر چه كسي مي ريزد؟ «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ». نه «لَا يُسْئَلُ» نه كسي زير سؤال نمي رود! از گناه مسلم و ثابت شده او سؤال نمي شود. پس معلوم مي شود محاکمه شده، مذب شناخته شده، گناه در دستش مانده است. چه کار مي خواهد خدا با او بکند؟ اين را که رسوا کرده: «يَعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ بِسِمَاهُمْ فَيُوْخَذُ بِاللُّوْاصِي وَ الْأَقْدَامِ». بعد «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُهَا الْمَجْرُمُونَ * يَطْلُوْنَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ». شما که تمام راهها را بستې! اين «يَطْلُوْنَ» يعني اين پارک است دارد قدم مي زنند؟ يا اين بيچاره از اين طرف مي خواهد فرار کند سوخت و سوز است، از اين طرف هم مي خواهد فرار کند سوخت و سوز است. اين مي خواهد قدم بزند يعني؟ «يَطْلُوْنَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ» يعني چه؟ شما همه کار را که کرديد، پس چرا مي گوييد: «لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْ شَاءَ جَانٌّ؟» از اين طرف بخواند فرار کند سوخت و سوز است، از آن طرف بخواند فرار کند سوخت و سوز است. «يَطْلُوْنَ» اين «يَطْلُوْنَ» يعني مي خواهد قدم بزند و تفريح بکند؟ يا مي خواهد فرار بکند و راه فرار بسته است؟ «يَطْلُوْنَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ» پس «لَا يُسْئَلُ» يعني چه؟ شما در موقف ديگر چه کار مي خواهيد بکنيد که حالا اينجا نکرديد؟ اينکه معروف شده که اين به تعدد موقف حمل مي شود، حمل ابتدائي است؛ اما دقيق ترش همين است که فخر رازي مي گويد. مي گويد همه چيز دستش هست، اين گناه را فقط خودش بايد ببرد؛ نظير «وَلَا تَرَوْا وَارِزَةً وَ زُرَّ أُخْرَى». پس ما بگويم اين موقف، موقف سؤال نيست: «وَقَوْمُهُمْ إِنَّهُمْ مُسْئِلُونَ». ما از همه سؤال مي کنيم الآن سؤال نمي کنيم در موقف ديگر سؤال مي کنيم، در موقف ديگر چه کار مي خواهيد بکنيد؟ شما که اينجا همه کارها را کرديد؛ سؤال کرديد، داغ کرديد، معرفي کرديد، رسوايش کرديد، در جهنم هم انداختيد و اين از اين طرف فرار بکند سوزان، از آن طرف فرار بکند سوخت و سوز است. از اين طرف فرار مي کرد ربا، از آن طرف فرار مي کرد ظلم و فحشا. اين کارش اين بود. در مغازه که بود ربا بود، منزل هم که بود فحشا بود، اين «يَطْلُوْنَ» آنجا هم به همين صورت در مي آيد. در قيامت هم مي گويند اين همان است شما کرديد بچشيد. چون ذنبش مسلم است، پس اگر يك وقت بگويد ما آيه اي داشته باشيم که اين شخص مسئول نيست نه مسئول «عن ذنب» نيست؛ يعني بازجويي نمي شود، بله اين را مي شود به تعدد موقف حمل کرد؛ اما وقتي که «عن ذنبه» شد؛ يعني ثابت شد که مذب است، گناهکار است و از او سؤال نمي شود. سؤال دو گونه است يك وقت آيا كردي يا نكردي! اين محكمه است سؤال است و جواب است و بازجويي است و اعضا و جوارح شهادت مي دهند «كِرَامًا كَاتِبِينَ» [14] شهادت مي دهند، ثابت مي شود که مجرم است. اين بازجويي است. يك سؤال بعدي است که چرا كردي؟ اول اين است که آيا كردي يا نكردي؟ اين بازجويي است؛ دوم اين است که چرا كردي؟ اين چرا كردي مال اين شخص است که الآن ديگر نمي گويند چرا كردي، الآن دارند كيفر مي دهند. پس «وَلَا تَرَوْا وَارِزَةً وَ زُرَّ أُخْرَى» اي که در آيات ديگر آمده، در آيه 164 سوره مبارکه «انعام» به اين صورت آمد که «إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَرَوْا وَارِزَةً وَ زُرَّ أُخْرَى». در سوره مبارکه «اسراء» بياني سيدنا الاستاد (رضوان الله عليه) [15] داشتند که هيچ کس نسبت به ديگري بد

نمی‌کند ولو قاتل و هیچ نسبت به دیگری کار خیر نمی‌کند ولو از خود گذشته‌گی نشان بدهد، «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَاءْتُمْ فَلَهَا».

[16] این «لام» لام اختصاص است نه لام انتفاع تا بر اساس قرینه مشاکله جمله دوم «لام» داشته باشد. آنها فکر می‌کردند که «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» یعنی به سود شماست، «وَ إِنْ أَسَاءْتُمْ» باید می‌فرمود: «فعلیها»؛ اما «فلهما» گفت به قرینه مشاکله، ولی فرمایش ایشان این است که «لام» لام اختصاص است عمل برای عامل است. آثار بالعرض آن به دیگری می‌رسد. اگر کسی در درون منزلش پارکی، احداث بکند تمام نسیم و لطافت و بوی عطر و گل برای خودش است گاهی هم که نسیمی وزید آن رهگذر پشت کوچه را بهره‌مند می‌کند. هر کاری که ما می‌کنیم 99 درصدش برای ماست، آن یک درصدش نصیب دیگری می‌شود ولو برای دیگری خانه بسازیم. این کسی که می‌گوید من خودم خانه دارم برای دیگری خانه می‌سازم من که خودم خانه نمی‌خواهم، 99 درصد فایده برای خودش است یک درصدش برای دیگری است سایه عمل به دیگری می‌افتد و اگر - خدای نکرده - به تباهی افتاد مثل اینکه در درون خودش می‌خواهد فاضلابی یا کنیفی بکند تمام بوی بد برای اوست گاهی هم باد می‌زند بوی این کنیف آن رهگذر را آزرده می‌کند یک درصد حتی در قتل، چون «يَوْمَ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَمَدٌ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ»: [17] این پنج شش دقیقه آسیب می‌بیند کسی که مقتول است؛ اما این سوخت و سوز دارد: «كَلَّمَا نَجَّحْتَ جُلُودَهُمْ بَدَّلْنَا هُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» [18] آن وقت این «لام» می‌شود لام اختصاص، «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» سایه‌اش به غیر می‌رسد. «إِنْ أَسَاءْتُمْ فَلَهَا» سایه‌اش به غیر می‌رسد، عمل برای عامل است و او را رها نمی‌کند؛ لذا چون او را رها نمی‌کند، هیچ باربری بار او را نمی‌برد.

فَتَحَصَّلَ كَمَا فِي بَحْثٍ فِي هَذِهِ الْمَقَالَةِ أَنَّ

و در موقعی هم سؤال بکند که آیا گناه کردی یا نکردی، او انکار بکند یا اثبات بکند، جمع‌بندی بکند می‌گوید فلان گناه را کردم فلان ثواب را کردم، «خَلِّطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا» ترازو می‌آورند و می‌سنجند، معلوم نیست که او مجرم باشد. این بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) که فرمود: «وَيَلْ لِمَنْ غَلَبَتْ آخَاذُهُ أَغْفَارُهُ»: [19] وای به حال کسی که یکی‌های او بر ده‌تاهای او پیروز بشود! برای اینکه ما یک گناه که بکنیم یک کیفر برای ما ثبت می‌کنند، یک حسنه داشته باشیم - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - ده تا ثبت می‌کنند، فرمود وای به حال کسی که یکی‌های او بیشتر از ده‌تاهای او باشد، «وَيَلْ لِمَنْ غَلَبَتْ آخَاذُهُ أَغْفَارُهُ». هنوز معلوم نیست که او محکوم است یا نیست! این مسئله بازجویی است این یک جای خاصی دارد؛ اما وقتی که خدا می‌فرماید این مذهب است؛ یعنی محکمه تمام شد جُرم او مسلّم شد قابل بخشش نیست، ذنب در دستش مانده و احدی این بار را بر نمی‌دارد، «لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِشْرَؤًا جَانًّا» که این بار را بردارد، نه اینکه ما سؤال نمی‌کنیم برای اینکه همه کارها را کردید الآن دارید در آن «يُطْلَفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حِمِيمٍ أَنْ» می‌اندازید، از آن طرف گفتید: «لَا تَنْفَعُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ»، از این طرف هم گفتید که «فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ». در بهشت باز است و در جهنم بسته، «مُفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ». در بهشت با اینکه باز است هیچ کس رغبت نمی‌کند از بهشت بیرون برود و هیچ کس قدرت ندارد وارد بهشت بشود بدون اذن خدا؛ لذا باز بودن در، یک نعمت و آسایش بیشتری است. جهنم درش بسته است، الآن دیدید این دزدگیرهایی که می‌گذارند قبلاً هم همین طور بود برای بعضی از جاهای حسّاس، یک قفل چوبی داشتند که افقی دو لنگه این در را به هم جفت می‌کرد. قفلی هم داشتند عمودی که از بالا تا پایین در را می‌بست در جاهای حسّاس. الآن هم دزدگیرها دو قسم است: اینها یک قسمت افقی است که دو لنگه را به هم می‌بندند؛ یک قسمت عمودی است که از بالا تا پایین این را می‌بندند، این را می‌گویند «عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ»، «فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» یعنی در جهنم گذشته از اینکه آن قفل‌های افقی را دارد، قفل‌های سرتاسر عمودی دارد که اینها «فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» ممتد از بالا تا پایین بسته است، نه جهنمی می‌تواند برود بیرون، نه کسی از بیرون هوس جهنم می‌کند؛ اما بستن در، خودش «عذاب أليم» است؛ لذا اینها از این طرف

می خواهند فرار بکنند «یَطْلُفُونَ» بین حمیم. از این طرف می خواهند فرار کنند، بین «آب» یعنی آتش سوزانی که «یَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مَرْتَقَاهُ» حالا چه چیز را سؤال بکنند؟ کجا می خواهند سؤال بکنند؟ کاری که نمانده است.

بنابراین این بیان می تواند یک بیان لطیف باشد که آیه 164 سوره مبارکه «انعام» که دارد: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى». چون در آیات دیگر دارد: [20] «وَلَا وَزَرَ» آن روز باربر نیست اصلاً و هر کسی کار خودش را انجام می دهد. نه مؤمن حاضر است که بار تباهی گناهکار را ببرد، نه دیگری توان آن را دارد که بار این را ببرد، هر کسی گرفتار خودش است؛ لذا «لا» به صورت نفی جنس فرمود: «وَلَا وَزَرَ» یعنی باربری نیست آن روز. اگر این گونه معنا بشود هم آیات سوره مبارکه «حجر» و «انعام» و آنها مشخص می شود و هم آیاتی که در سوره مبارکه «کهف» آمده؛ آیه 29 سوره مبارکه «کهف» این است که «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ نَاراً أَخْلَطِمْ سُورَاهُمْ». چرا؟ چون «أَخْلَطَ بِهِ خَطِئُهُ» چه کسی سراپرده آتش او را فرا گرفته و فرو برده است؟ کسی که در دنیا «أَخْلَطَ بِهِ خَطِئُهُ» اینکه گفت شیطان «مَنْ يَنْبَأُ بَدِيهِمْ وَمَنْ خَلْفَهُمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شِمَائِلِهِمْ». از هر طرف می آیم، بعضی از هر طرف گناه کردند به هر حال «أَخْلَطَ بِهِ خَطِئُهُ». این «أَخْلَطَ بِهِ خَطِئُهُ» به صورت «أَخْلَطِمْ سُورَاهُمْ» در می آید؛ سراپرده آتش از هر طرف او را می گیرد، چون او هم از هر طرف گناه کرده است، چیزی از خدا و پیغمبر و دین باقی نگذاشت. «وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يَغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مَرْتَقَاهُ». معاذالله - این هنوز به لب نرسیده پوست لب را می ریزد پوست صورت را می ریزد. این کجا می خواهد فرار کند؟ بنابراین «لَا يَسْأَلُ» چه مانده که شما بعد می خواهید سؤال بکنید که ما بگوییم در موقف دیگر دارد سؤال می کند! این آخر خط است.

بنابراین این بیان می تواند یک بیان لطیف باشد و آیه سوره مبارکه «سجده» هم همین طور است این معنا را مشخص می کند که آنها هر چه بخواهند و هر چه گرفتار بشوند محصول کار خودشان است و آنچه را هم می خواهند بچسند ما در کنار اعمال آنها به آنها دادیم. آیه بیست سوره مبارکه «سجده» این است: «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا». راه بسته است. غرض این است که این «يَطْلُفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمِ آتٍ» اینها در جهنم حوصله قدم زدن دارند؟ تفریح می خواهند بکنند؟ یا از این طرف می خواهند فرار بکنند بسته است، از آن طرف می خواهند فرار بکنند بسته است؛ لذا در سوره «سجده» فرمود: «كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا». نه ما اینها را برمی گردانیم، خودشان برمی گردند از این طرف می روند راه بسته است از این طرف می روند راه بسته است. «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُهَا الْمُكْرِمُونَ». که این در قیامت سخن از تکذیب نیست. «يَطْلُفُونَ» بین این آتش و بین آب گداخته جوشان. پرسش: ...؟ پاسخ: در جهنم که هستند در همین «عذاب الیم» هستند بین آتش. الآن کلاً در جهنم اند؛ اما یک طرفش شعله است یک طرفش آب جوش، در جهنم اند. «يَطْلُفُونَ» بین همین شعله هایی که گفتیم و بین آب جوشان. اما در قبالتش: «وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ». خوف با خشیت مستحضری که فرق است که بحثش در دیروز گذشت که «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ». [21] خشیت آن خوف عقلی است که عظمت آن مخشی باعث خضوع این خاشی می شود؛ اما خوف ذلت خود خائف است و کاری به عظمت مخشی ندارد و آنها احساس مذلت می کنند، چون وقتی می بینند چیزی از خودشان نیست: «أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مَعْنَى» [22] الآن هم که نفس می کشند به عنایت الهی است «عَنْ ذَلِيلٍ خَاضِعٍ فَقِيرٍ بِأَنْبَرِمْشَكِينَ مُسْتَجِيرٍ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَ لَا ضَرّاً وَ لَا مَوْتاً وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُوراً» [23] این را کسی می گوید که مقتدر بر کل این زمین است به اذن خدا، این دعاها اینهاست. این وقتی خودش را می بیند: «عَنْبُذَكَ بِفَنَائِكَ مَسْكِينَكَ بِفَنَائِكَ فَقِيرَكَ بِفَنَائِكَ سَائِلَكَ بِفَنَائِكَ» [24] این است. جلال و شکوه الهی را می بیند، خشیت دارد و از این طرف خودش را که می بیند از ذلت خود سخن می گوید: «لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَ لَا ضَرّاً وَ لَا مَوْتاً وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُوراً». ذلت خودش را می بیند، می شود خائف، عظمت خدا را می بیند، می شود خشیت. «وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ». در سوره مبارکه «حشر» دارد که «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعاً». [25] خضوع با

خشیت کنار هم ذکر می‌شود: «يخشعون من خشيته» آن «خَشَعَ» با خشیه کنار هم ذکر می‌شود. این کوه که گناهی نکرده است! این کوه مطیع امر خداست، یک وقت به این کوه ذات اقدس الهی دستور می‌دهد که شما به اتفاق داود نماز جماعت بخوانید: «يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ». اینها ناله و مناجات و نماز و نافله و همه چیز را دارند به همراه داود. «يَا جِبَالُ». شما نماز جماعت بخوانید به امامت داود. «يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ». «أَوْب» یعنی رجوع. «أَوَاب»؛ یعنی راجع، یعنی تَوَاب. به این کوه‌ها می‌گوید می‌فهمند عاقل‌اند اگر از ما عالم‌تر نباشند کمتر نیستند همه جریان را می‌فهمند شهادت هم می‌دهند. اینها «لَوْ أُنْزِلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَيَّ جَبَلٍ لَرَأَيْتُهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ». منتها مأمور نیست وگرنه ریز ریز می‌شد. گوشه‌ای ما نازل کردیم: «فَلَمَّا تَجَلَّى». سقوط کرد جبل، «وَ خَزَّ مُوسَى صِعْقًا». [26] اصلش این است؛ یعنی آن عظمت این ظرفیت را دارد که اگر کسی او را بفهمد بلرزد، «لَوْ أُنْزِلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَيَّ جَبَلٍ لَرَأَيْتُهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ». «فَلَمَّا تَجَلَّى رَأَتْهُ لِلْجِبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا». این گونه شد؛ لذا در سوره «بقره» فرمود: «كَالْجِبَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً». [27] این روایت بارها به عرض شما رسید هم مرحوم شیخ طوسی [28] نقل کرد که وجود مبارک پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود من قبل از اینکه پیامبر بشوم وقتی عبور می‌کردم سنگی بود مرا که می‌دید سلام می‌کرد، «إِنِّي نَأْغُرُّهُ الْآنَ»؛ الآن هم من آن سنگ را می‌شناسم. سنگ‌ها متفاوت‌اند انسان‌ها متفاوت‌اند. بنابراین «وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ». گاهی از ذلت ما را با خبر می‌کند، گاهی از عظمت و عنایت ذات اقدس الهی ما را مستحضر می‌کند.

-
- [1] [التبيان في تفسير القرآن، الشيخ الطوسي، ج 9، ص 477.](#)
 - [2] [مجمع البيان في تفسير القرآن، الشيخ الطبرسي، ج 9، ص 309.](#)
 - [3] [تفسير الزمخشري الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، الزمخشري، ج 29، ص 367.](#)
 - [4] [انفطار/سوره 82، آیه 10 و 12.](#)
 - [5] [ق/سوره 50، آیه 18.](#)
 - [6] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 3، ص 70 و 71، ط. الاسلاميه.](#)
 - [7] [حجر/سوره 15، آیه 92 و 93.](#)
 - [8] [انعام/سوره 6، آیه 23 و 24.](#)
 - [9] [تفسير الزمخشري الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، الزمخشري، ج 29، ص 367.](#)
 - [10] [اعراف/سوره 7، آیه 6.](#)
 - [11] [توبه/سوره 9، آیه 102.](#)
 - [12] [توبه/سوره 9، آیه 106.](#)
 - [13] [انعام/سوره 6، آیه 164.](#)
 - [14] [انفطار/سوره 82، آیه 11.](#)
 - [15] [الميزان في تفسير القرآن، السيد محمد حسين الطباطبائي، ج 13، ص 40.](#)
 - [16] [اسراء/سوره 17، آیه 7.](#)
 - [17] [شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 19، ص 74.](#)
 - [18] [نساء/سوره 4، آیه 56.](#)
 - [19] [معاني الأخبار، الشيخ الصدوق، ص 248.](#)

- [20] [قيامه/سوره 75، آيه 11.](#)
- [21] [فاطر/سوره 35، آيه 28.](#)
- [22] [قيامه/سوره 75، آيه 37.](#)
- [23] [مصباح المتهجد، الشيخ الطوسي، ج 1، ص 75.](#)
- [24] [الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد، ج 2، ص 143.](#)
- [25] [حشر/سوره 59، آيه 21.](#)
- [26] [اعراف/سوره 7، آيه 143.](#)
- [27] [بقره/سوره 2، آيه 74.](#)
- [28] [التبيان في تفسير القرآن، الشيخ الطوسي، ج 1، ص 310.](#)